

# حق کودک بر خطاکاری: مسئولیت کیفری و صغیر نابالغ<sup>۱</sup>

□ تلخیص<sup>۲</sup> و ترجمه: دکتر نسرین مهرا  
□ استادبار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

## مقدمه مترجم

«گیلیان دوگلاس» استاد حقوق دانشکده حقوق کاردیف انگلستان است. وی مقطع کارشناسی را در دانشگاه منچستر و کارشناسی ارشد را در دانشگاه لندن به پایان رسانده است و هم‌اکنون کرسی تدریس در دانشگاه‌های بریستون و سنگاپور را نیز در اختیار دارد. حوزه اصلی فعالیت پژوهشی وی حقوق خانواده است. دوگلاس تا کنون پنج کتاب تألیف کرده و همچنین در تألیف هشت کتاب دیگر نیز شرکت داشته

۱. مشخصات مقاله حاضر به شرح زیر است:

Gillian Douglas, «The Child's Right to Make Mistakes: Criminal Responsibility and The Immature Minor», in Gillian Douglas and Leslie Sebba (Editors), *Children's Rights and Traditional Values*, 1998, pp.264-287.

۲. گفتنی است که پاورقیهای حاوی توضیحات تکمیلی برای مطالب متن به فارسی برگردانده شده است.

است. همچنین دهها مقاله نیز به چاپ رسانده است. دوگلاس هم‌اکنون، سردبیر دو مجله مهم حقوقی در انگلستان می‌باشد.

## درآمد

اینکه بزهکاران جوان مسئولیت بزه خود را بپذیرند و با خسارتی که به بزه‌دیده وارد کرده‌اند، روبه‌رو شوند و آن را متقبل شوند، درسی اخلاقی و اوّلین گام برای اصلاح و بازپروری آنها محسوب می‌شود.

در این مقاله از یک سو، مسئولیت کیفری کودکان در حقوق انگلستان و از سوی دیگر، تلاشهای صورت گرفته برای گسترش دامنه این مسئولیت با لغو «اماره قانونی عدم تکلیف»<sup>۱</sup> از سوی دولت کارگری منتخب ۱۹۹۷ م. مورد بحث قرار می‌گیرد. به موجب این اماره، فرض بر این است که اطفال بین ده تا چهارده سال از ارتکاب جرم ناتوان هستند. به نظر می‌رسد که این تلاشها، در واقع بیانگر تمایلی برای توسعه نوع خاصی از جامعه است که در آن، بازگشت به ارزشهای سنتی با ثبات تر گذشته مطرح می‌شود، اما این موضوع خیالی بیش نیست.

در این نوشتار پیشنهاد شده است که «اماره قانونی عدم تکلیف» به صورت یک حق مهم برای کودک در نظر گرفته شود، حتی که نه تنها باید از الغای آن صرف نظر کرد، بلکه باید آن را حفظ و حتی المقدور گسترش داد.

## سن مسئولیت کیفری

«دیوید گارلاند»<sup>۲</sup> استدلال کرده است: رویه‌های کیفری در محدوده فرهنگ کیفری خاصی وجود دارد. این فرهنگ، خود با اشکال و صورتهای فرهنگی وسیع تر حمایت و معنادار می‌شود. این اشکال فرهنگی نیز، به نوبه خود بر الگوهای زندگی مادی و اقدامات اجتماعی استوار شده است.

واقعیت این امر هنگامی آشکار می‌شود که سن مسئولیت کیفری مورد بررسی قرار گیرد. در نظام «کامن‌لا»ی انگلستان کمترین سنی که امکان محکومیت شخصی

1. Doli Incapax.

2. David Garland.

به اتهام ارتکاب یک جرم وجود داشت، سن هفت سالگی بود. حداقل سن فعلی، ده سال است. در مورد کودکانی که سَنشان کمتر از ده سال است، اماره غیر قابل ردّ (مطلق) عدم تکلیف (یا فقدان توانایی ارتکاب جرم) وجود دارد.

سن مسئولیت کیفری در تعدادی از کشورهای اروپایی به شرح زیر است: قبرس، ایرلند، لیختنشتاین و کشور سویس ۷ سال؛ اسکاتلند و ایرلند شمالی ۸ سال؛ جزیره مالت ۹ سال؛ در یونان، فلسطین اشغالی، هلند، سان‌مارینو و ترکیه ۱۲ سال؛ فرانسه ۱۳ سال؛ در اتریش، بلغارستان، آلمان، مجارستان، ایتالیا، لتونی، لیتوانی، رومانی و اسلوونی ۱۴ سال؛ جمهوری چک، دانمارک، استونی، فنلاند، ایسلند، نروژ، اسلوواکی و سوئد ۱۵ سال - آندورا، لهستان، پرتقال و اسپانیا ۱۶ سال - بلژیک و لوکزامبورگ ۱۸ سال.

این گستره وسیع سن مسئولیت، گسترده‌گی نگرشها و رویه‌ها را نسبت به کودکان منعکس می‌نماید و نشان می‌دهد که این رویکردها تا چه اندازه، از دیدگاه تاریخی و فرهنگی - حتی در منطقه‌ای که همگنی نسبی در آن وجود دارد - خاص است. با وجود این، به رغم تغییرات به وجود آمده به مرور زمان در الگوهای فرهنگی، افزایش حداقل سن مسئولیت در انگلستان، به طور تعجب‌آوری با مشکل مواجه بوده است. یکی از دلایل آن، ممکن است دوگانگی رفتارهای جامعه نسبت به کودکان باشد که در جنبه‌های مختلف قانون انعکاس پیدا کرده است. این دوگانگی، بیش از پیش در حوزه عدالت کیفری، به عنوان یکی از پرتنش‌ترین حوزه‌ها دیده می‌شود. از یک سو، به صورت روزافزونی می‌پذیریم که کودکان در سنین نسبتاً پایین، توانایی و قابلیت بسیار پیچیده‌ای برای انتخاب در زندگی دارند (از قبیل رضایت دادن به درمان پزشکی) و از سوی دیگر، این تمایل نیز وجود دارد که آنها را در برابر عواقب آن دسته از اقداماتشان که غالباً بسیار غیر عقلانی و از روی بی‌فکری انجام داده‌اند (مانند جرایم خشونت‌آمیز)، حمایت کنیم.

یک امکان دیگر، چنان که آقای «گارلاند»<sup>۱</sup> مورد اشاره قرار می‌دهد، آن است

1. David Garland.

که برداشتها و استنباط متضادی از عدالت، فردی کردن یا ثابت و یکسان بودن مجازات از یک سو و اعمال مجازات یا اصلاح از سوی دیگر در درون فرهنگ جدید وجود دارد که آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### آماره عدم توانایی ارتکاب جرم

در یک دوره طولانی در قوانین انگلستان این آماره وجود داشته است که کودکان ده تا چهارده سال از خطا بودن آنچه انجام می‌دهند، آگاه نیستند و بنابراین نمی‌توان آنها را بدون ادله مثبت این علم و یا به اصطلاح، سوء نیت، تحت محکومیت کیفری قرار داد.<sup>۱</sup> یکی از قضات قرن هجدهم به نام «هال»<sup>۲</sup> صدق یک ملاک را برای تشخیص این سوء نیت کافی دانسته است: «کودکان در زمان ارتکاب جرم می‌بایست قدرت تشخیص بین خوب و بد را داشته باشند». این چنین آزمونی در پرونده «جی.ام.» (یک کودک صغیر) علیه «رونکلس» صورت گرفت؛ بنابراین آزمون، کودک می‌دانسته آنچه انجام می‌دهد، «بسیار خطا» و فراتر از شیطنت است، هر چند نسبت به ماهیت غیر قانونی یا غیر اخلاقی عمل خود آگاه نبوده است. به هر حال برای رد این اماره، باید دلایل مجزایی برای رد اماره وجود داشته باشد. برای به دست آوردن این دلایل، اتکا به حقایق جرم کافی نیست و صرف این حقیقت که طفل از محل وقوع جرم فرار کرده نیز کافی نیست، بلکه این شواهد و دلایل را می‌توان از گفته‌ها یا اعمال کودک در هنگام ارتکاب جرم و یا با مصاحبه بعدی، نتایج آزمایشات روانی، مخفی کردن جرم، سابقه کودک و وضعیت تربیتی او به دست آورد.

همچنان که نحوه تفکر درباره یک مجرم نوجوان در طی سالها عوض شده، تمایل به حفظ اماره مزبور نیز مورد تردید قرار گرفته است. اخیراً در پی قتل نوزادی به نام «جیمز بالگر»<sup>۳</sup> توسط دو پسر ده ساله و پوشش رسانه‌ای بسیار وسیع

۱. در حقوق اسکاتلند چنین اماره‌ای وجود ندارد.

۳. James Bulger.

۲. Hale.

موضوع، جهت‌گیری قابل توجهی در بحثهای سیاسی برای تنبیه و مجازات بیشتر مجرمان ملاحظه شد.<sup>۱</sup> تلاش برای برداشتن اماره در دادگاهها، از طریق دادرسی مهم در دادگاه عالی<sup>۲</sup> در ۱۹۹۴ م. شاید به گونه‌ای غیر معمول انعکاسی از پاسخهای سیاسی به شمار می‌رفت. این پاسخ قضایی را می‌توان به صورت آنچه «کولین های»<sup>۳</sup> آن را تحت عنوان «درونی شدن قضایی گفتمان حاکی از نگرانی اخلاقی» بیان نموده، مورد توجه قرار داد. استدلال «های» این است که به محض اینکه رسانه‌های گروهی، یک نگرانی روحی - اخلاقی حول یک مسئله خاص اجتماعی را ایجاد کنند (مثلاً در اینجا قتل یک کودک به دست کودکان دیگر) سیستم قضایی ممکن است خود را ناگزیر ببیند تا با بازتاباندن این نگرانیها از خود واکنش نشان دهد. وی در این باره می‌گوید:

حداقل بخشی از این وضعیت، نتیجه بازتاب رسانه‌ای موضوع و نگرانی روحی - اخلاقی حاصل از آن، به عنوان محاکمه نه تنها متهمین (که بدون تردید گناهکار فرض شده‌اند)، بلکه محاکمه سیستم قضایی انگلستان است. محاکمه متهمین اصلی توسط هیئت منصفه به محاکمه سیستم قضایی انگلستان توسط رسانه‌های گروهی (به نمایندگی از مردم انگلستان) تبدیل می‌شود. سیستم قضایی تنها می‌تواند مقاومت خود را در برابر زوال سنت، احترام و قدرت از راه رقابت با مطبوعات کم‌اعتبار، با به کارگیری لحن اقتدارمآبانه مردمی نشان دهد.<sup>۴</sup>

1. Calin Hay.

2. Queen's Bench Divisional Court.

هر دو حزب بزرگ سیاسی، «برخورد شدید با جرم» را قبول کرده و سعی کردند با ارائه پیشنهاداتی در خصوص مقابله با مجرمان از رقیب خود پیشی بگیرند؛ برای نمونه می‌توان از الغای حق متهم برای سکوت بنا به مواد ۳۴-۳۹ بخش ۳ قانون عدالت کیفری و نظم عمومی مصوب ۱۹۹۴، اعمال مجازات حبس ابد اجباری برای بزهکاران مرتکب تکرار جرایم خشونت‌آمیز از سوی دولت و همچنین پیشنهادات دولت برخاسته از حزب کارگر برای منع رفت و آمد کودکان زیر ده سال در شب نام برد. ر.ک:

Home Office, *Tackling Youth Crime* (1997).

3. Colin Hay.

4. *C v. DPP* [1994] 3 WLR 888.

دیوان کشور انگلستان با رد این تلاش، خواستار بررسی کامل موضوع از سوی پارلمان شد؛ از این رو، وزارت کشور (نهاد دولتی مسئول سیاست‌گذاری در زمینه عدالت کیفری یعنی در واقع سیاست کیفری) موضوع را مورد بررسی قرار داد.<sup>۱</sup> حزب کارگر الغای اماره مورد بحث را به عنوان بخشی از موضوع خود در مورد نوجوانان، به مناسبت فعالیتهای انتخاباتی سال ۱۹۹۷ م. مطرح کرد که البته پس از به دست آوردن قدرت، این موضوع خود را عملاً تأیید کرد. مسلماً لغو این اماره با فضای سیاسی موجود کاملاً همخوانی دارد که بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

### چیستی منطق اماره

«اماره عدم توانایی ارتکاب جرم» شاید معرّف قدیمی‌ترین پذیرش آن چیزی باشد که امروز در حقوق انگلستان با عنوان «معیار صلاحیت گیلیک»<sup>۲</sup> استنباط می‌شود، یعنی اینکه کودکان با آهنگهای پرورشی متفاوتی پخته و بالیده می‌شوند و روند رشد ذهنی، احساسی و عاطفی آنها با یکدیگر متفاوت است. این موضوع باید در هنگام ارزیابی اینکه آیا عمل و انتخاب کودک، با درک کامل وی از عواقب آن بوده است یا نه، مورد تأمل قرار گیرد. درست است که آزمایش «گیلیک» در زمینه تصمیم‌گیری از سوی کودک به عنوان مبنای مسئولیت کیفری مطرح شده، اما این مبنا در حقوق انگلستان فقط در محدوده فرضی قرار دارد که افراد توانایی درک اعمال و عواقب آن را داشته باشند. همین توجه به مسئولیت کیفری فرد، حفظ اماره را در قانون و همچنین انتقادهای پیشین نسبت به آن را توجیه می‌کند.<sup>۳</sup>

1. Reported in the Times, 25 September 1995.

2. Gillick Competence.

۳. در واقع به لحاظ منطقی می‌توان استدلال نمود که اماره عدم توانایی ارتکاب جرم باید در خصوص بزرگسالان نیز اعمال شود؛ چرا که بسیاری از ایشان از درک مفهوم اعمال خود عاجزند. فرض عدم صلاحیت زنان بزرگسال برای ردّ عمل جراحی و درمانهای پزشکی در دوران حاملگی، مورد استقبال دادگاهها قرار گرفته است. بنابراین، با توجه به این رویه، حمایت به عمل آمده از کودکان را می‌توان به بزرگسالان نیز تسری داد.

«بلاک استون»<sup>۱</sup> با شناسایی وجود اماره تا دوران «ادوارد سوم»<sup>۲</sup> و استفاده از رویکردی از نوع معیار گیلیک، آن را این چنین توضیح می‌دهد: ارزیابی قابلیت استعداد انجام یافتن کار بد یا گناه، چندان بر اساس گذشت زمان (سالها و روزها) نیست، بلکه بر میزان درک و قضاوت فرد بزهکار مبتنی است؛ زیرا یک پسر یازده ساله می‌تواند همان اندازه مکار باشد که یک پسر چهارده ساله مکار است؛ در این گونه موارد، (در خصوص افراد زیر چهارده سال) «قصد مجرمانه، تعیین‌کننده سن مسئولیت کیفری است»<sup>۳</sup>، اگرچه اطفال در بادی امر فاقد توانایی ارتکاب جرم تلقی می‌شوند؛ با وجود این، چنانچه به نظر دادگاه و هیئت منصفه، آنها توانایی ارتکاب جرم را داشته باشند و بتوانند میان خوب و بد تمیز دهند، ممکن است محکوم شوند....

ضرورت تاریخی این اماره از سوی نویسندگان امروزی تبیین شده است. آنها این نکته را مورد توجه قرار داده‌اند که پیش از اواسط قرن نوزدهم، رفتار خاصی در مورد بزهکاران نوجوان وجود نداشته است. بدین معنا که اگر تشخیص داده می‌شد که نوجوانان دارای توانایی ارتکاب جرم هستند، تفاوتی میان وضعیت آنها و وضعیت یک شخص بزرگسال وجود نداشت و بنابراین، کیفر آنها مانند کیفر بزرگسالان بود. برای مثال «موریس» و «گیلر» متذکر می‌شوند که چگونه در یک روز پنج کودک هشت تا دوازده سال به سبب سرقتهای کوچک به دار آویخته شدند. (در آن زمان، فرض بر این بود که اگر رفتار ملایم‌تری نسبت به کودکان مجرم صورت گیرد، ممکن است این رفتار، انگیزه‌ای برای ارتکاب جرم شود). بدین ترتیب، این فرض برای نشان دادن ملایمت کمی نسبت به کودکان مورد استفاده قرار می‌گرفت (هرچند که به نظر نمی‌رسد که دادستان برای اثبات خلاف آن و جلوگیری از اعمال آن مشکل عمده‌ای داشته باشد) آن هم در یک سیستم بسیار خشن که در آن غالباً اعدام تنها کیفر موجود بود.

1. Blackstone.

2. Edward III.

3. Malitia supplet aetatem.

«گلانویل ویلیامز»<sup>۱</sup> در بررسی این فرض در دهه ۱۹۵۰ م. می‌گوید: معیار... با مجازات سزادهنده و نظریه مبهم مسئولیت اخلاقی مرتبط است. بر اساس تئوری مسئولیت اخلاقی، تنها اشخاصی مستعد ارتکاب عمل نادرست‌اند که تا حدودی باهوش بوده یا کارهای هوشمندانه‌ای را انجام دهند. نظریه سزادهی کیفر، آموزه مسئولیت اخلاقی را وارد قانون می‌کند؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند به صورت عادلانه مجازات شود، مگر اینکه از نظر اخلاقی مسئول باشد. در مورد کودکان، قانون، سنجش مبهمی را پذیرفته است که در آن کودکان با علم به نادرستی عمل خود، نه به عنوان یک طبقه، بلکه به عنوان افرادی دارای مسئولیت اخلاقی هستند.

هم‌اکنون، قواعد حداقل سازمان ملل برای مدیریت عدالت کیفری اطفال، یعنی قواعد یکن مصوب سال ۱۹۸۵ م. در مجمع عمومی سازمان ملل، در ماده ۴ خود پیشنهاد می‌کند که آغاز سن مسئولیت کیفری، «با توجه به بلوغ احساسی، فکری و ذهنی کودک، نباید در سطح خیلی پایینی تعیین شود». بدین ترتیب، حداقل سن مسئولیت کیفری و اماره عدم توانایی ارتکاب جرم برای این اطمینان است که تنها اطفالی با کیفر روبه‌رو شوند که نسبت به اعمالشان دارای مسئولیت اخلاقی باشند.

### اماره مورد بحث چگونه حقی است؟

در نگاه اول، شاید کمی عجیب باشد که عدم توانایی ارتکاب جرم را به عنوان حقی برای کودک توصیف کنیم. با استفاده از طبقه‌بندی سودمند «مایکل فریمن»<sup>۲</sup>، حقوق کودک را می‌توان به چهار دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. حقوق رفاهی یا حقوق بشر، مانند حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر وضع شده (و بسیاری از حقوق کنونی پیش‌بینی شده در کنوانسیون حقوق کودک)، و همچنین حقوقی که در برابر همه قابل استناد است؛
۲. حق برخورداری از حمایت در برابر سوء رفتار یا غفلت در رفتار که در وهله اول وظیفه‌ای به عهده پدر و مادر یا سرپرستان است؛

۳. حق برخورداری از رفتاری برابر با رفتار بزرگسالان، یعنی نوعی عدالت اجتماعی مبتنی بر عدم تبعیض بر مبنای نژاد و جنسیت؛

۴. حق برخورداری از استقلال در تصمیم‌گیری.

اگرچه «فریمن» حقوق کودک بزهکار را مورد بحث قرار داده است، به سن مسئولیت کیفری، در هیچ جنبه آن توجه نکرده است. در عوض، بر این نکته تأکید می‌کند که کودک باید از همان حقوقی برخوردار باشد که بزرگسالان از آن برخوردارند، بدین معنا که او تمرکز خود را روی حقوق دسته سوم قرار داده است، ولی به نظر می‌رسد که بهتر است اماره مورد نظر به صورت حقی در دسته دوم این طبقه‌بندی، در نظر گرفته شود (حق برخورداری از حمایت). اگر نهاد تعقیب ملزم به اثبات علم کودک به ماهیت خطای ارتکابی خود باشد، از بدنام شدن کودکان توسط سیستم عدالت کیفری، پیش از آنکه به اندازه کافی رشد کرده و مسئولیت خود را بپذیرند و از خطای خود عبرت بگیرند، جلوگیری می‌شود. همچنان که «اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد» و «کنوانسیون حقوق کودک» هر دو اشاره دارد به اینکه کودک، به علت عدم رشد عمومی و ذهنی، به حمایت و توجه ویژه، از جمله حمایت مناسب قانونی نیازمند است.

ماده (۱) ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک در ادامه مقرر می‌دارد:

کشورهای عضو در مورد کودکان مجرم یا متهم به نقض قانون کیفری این حق را به رسمیت می‌شناسند که با آنان مطابق با شئون و ارزش کودک رفتار گردد. این امر موجب افزایش احترام کودک نسبت به حقوق بشر و آزادیهای اساسی دیگران شده و سن کودک را در نظر گرفته و باعث افزایش خواست وی برای سازش با جامعه و به‌عهده گرفتن نقشی سازنده در اجتماع می‌گردد.<sup>۱</sup>

این متن هر دو موضوع را، یعنی «نیاز توجه به سطح رشد کودک در هنگام اعمال قوانین کیفری» و «میزان تمایل به سازگارسازی مجدد او به جای تنبیه»، به عنوان

۱. نحوه نگارش ماده فوق یادآور ماده (۴) ۱۴ «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (۱۹۷۶) است: «آیین دادرسی [کیفری] در خصوص نوجوانان باید به گونه‌ای باشد که سن ایشان را لحاظ کرده و به سازگارسازی مجدد آنها توجه داشته باشد.»

1. Glanville Williams.

2. Michael Freeman.

هدف در پاسخگویی به کودک مجرم، مورد توجه قرار می‌دهد. خانم «جرالدین وان بورن»<sup>۱</sup> متذکر می‌شود که در زمان تهیه پیش‌نویس ماده ۴۰، مفهوم «سازگارسازی و بازپذیرسازی اجتماعی»<sup>۲</sup> کودک، به دو دلیل عمده، بیشتر از مفهوم «بازپروری»<sup>۳</sup> کودک مطرح شده است:

اولاً، بازپروری کودک ممکن است به عنوان یک شکل نامطلوب کنترل اجتماعی مورد سوء استفاده قرار گیرد،

ثانیاً، چنین پنداشته می‌شد که بازپروری تلویحاً این معنی را می‌رساند که مسئولیت صرفاً متوجه «مجرم» است و باید او را تحت اصلاح و درمان قرار داد تا مجدداً به اجتماع بازگردد. ولی از «بازپذیر و یکپارچه‌سازی کودک»<sup>۴</sup> با جامعه چنین استنباط می‌شود که این مفهوم بر «محیط اجتماعی کودک» و نقش «جامعه» در یاری رساندن به کودک تمرکز دارد، یعنی با کمک این عوامل است که کودک به عضوی مسئول در جامعه درمی‌آید.

این مطلب قابل بحث است که آیا به تفکیک میان این دو مفهوم نیاز هست یا نه؟ با وجود این، آنچه از نظر حقوق کودک اهمیت دارد، شناسایی «حقوق کودکی» (کودک بودن) است، بدین معنا که با آنها همانند بزرگسالان رفتار نشود. در این باره، هرچند که اماره عدم توانایی ارتکاب جرم، همچون نوعی آزمون صلاحیت گیلیک عمل می‌کند، هدف آن، حمایت از کودکی است که فاقد این توانایی است، نه کودکی که دارای آن است. این اماره را می‌توان متضاد با حق خودمختاری کودک دانست که «جان اکلار»<sup>۵</sup> در نظریات خود درباره «معیار گیلیک»، آن را به عنوان «خطرناک‌ترین، اما در عین حال ارزشمندترین حقوق کودک مشخص کرده است، یعنی حق کودکان در ارتکاب خطاهای خاص خودشان».<sup>۶</sup>

1. Geraldin Van Bueren.

2. Re-Socialisation.

3. Rehabilitation.

4. Reintegration.

5. John Eekelaar.

6. J. Eekelaar, «The Emergence of Children's Rights» 1986, *Oxford Journal of Legal Studies* 161, p.182.

در هر حال، این بحث را نیز می‌توان مطرح کرد که شناسایی «حق عدم صلاحیت»، ارزش مفید و مؤثری در زمینه عدالت کیفری برای جامعه دارد. «ادوین لمرت»<sup>۱</sup> هنگام بحث درباره نیاز به «عدم مداخله قضایی» و در پاسخ به بزهکاری نوجوانان استدلال کرده است، «ارتکاب بزه»<sup>۲</sup> به طور نسبی بخشی عادی در فرایند رشد کودکان محسوب می‌شود و غالب نوجوانان وقتی به مرحله رشد می‌رسند، از آن رویگردان می‌شوند. لکه‌دار شدن و برچسب خوردگی کودک ناشی از ورود به سیستم کیفری، ممکن است اجتناب از جرم را در آینده برای او بسیار دشوارتر کند. بدین ترتیب، پذیرفتن حق کودک برای ارتکاب خطا - بدون تحمّل رنج، عذاب و مشکلاتی که در صورت بزرگسال بودن دامن او را می‌گیرد - از احتمال کشیده شدنش به دنیای جرم در بلندمدت، کاهش می‌دهد.

این منطق در عرصه بین‌المللی نیز پذیرفته شده است. در قواعد پکن و ماده ۴۰-۳۰ ب کنوانسیون حقوق کودک، نیاز به پیشبرد سازوکارهای غیر قضایی برای برخورد با کودکان بزهکار ذکر شده است. کمیسیون اروپا نیز در توصیه خود درباره واکنشهای اجتماعی علیه بزهکاری اطفال<sup>۳</sup>، استفاده از روشهای مختلف قضازدایی<sup>۴</sup> را مورد توجه قرار داده است.

### تغییر نگرشها نسبت به مسئولیت و بزهکاری اطفال

در قرن نوزدهم به صورتی فزاینده، این نگرش توسعه یافت که دوران کودکی یکی از ارکان متمایز رشد فرد است و استدلال شده است که افزایش نگرانیها در خصوص بزهکاری اطفال را در پی داشته است. در آن دوران (همچنان که در دوران پیش از آن یا در دوران اخیر)، ترس از بی‌نظمی در جامعه ناشی از فقر، ضعف اخلاق عمومی و بی‌قیدی کودکان تلقی می‌شد؛ زیرا اگر در سالهای تعیین‌کننده کودکی، رفتار و اخلاق متناسب و مطلوب در افراد شکل بگیرد، خطر بی‌نظمی از

1. Edvin Lemert.

2. offending.

3. Recommendation on Social Reactions to Juvenile Delinquency.

4. Diversion.

سوی آنها کاهش می‌یابد.

البته والدین باید بیشترین تأثیر را در جامعه‌پذیری کودک داشته باشند، اما با وجود جوامع صنعتی پیچیده که نیروی کار حرفه‌ای تری را می‌طلبد، همواره نمی‌توان به والدین برای انجام آنچه مورد نیاز است، اعتماد کرد. اینکه از والدین درخواست می‌شود، نسبت به تحصیل فرزندان در مدارس دولتی یا تحت نظارت دولت اطمینان حاصل کنند؛ زیرا در غیر این صورت، با ضمانت اجراها مواجه می‌شوند، از آن حکایت دارد که سازوکار اصلی جامعه این است که کودکان در دوران رشد، ارزشهای مناسب و ویژگیهای رفتاری لازم را فراگیرند. تنش موجود میان آزادی والدین در پرورش فرزند بر مبنای ارزشهای مطلوب خود و نیازمندی کشور به جمعیتی دارای ارزشهای مشترک، موجب بروز اختلافاتی در زمینه کنترل دولت بر مدارس شده است. ولی در عین حال، این امر بر نحوه نگرش به مسئولیت والدین در مورد بزهکاری کودکان نیز تأثیر داشته است.

ارتباط میان رفتار مجرمانه و تربیت نامناسب و ضعیف کودک، از زمان پادشاهی خاندان «تودور»<sup>۱</sup> مطرح بوده است، اما از قرن نوزدهم به بعد، یعنی از عصری که این موضوع با اعتقاد به رفاه کودک یا به روشهای بازپرورانه یا رفاه‌محور کیفرشناسی درآمیخت، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

گسترش دادگاههای اطفال<sup>۲</sup> و برخوردهای ویژه با بزهکاران نوجوان از زمان تأسیس اولین زندان خاص اطفال در «پارکهاست»<sup>۳</sup> در ۱۸۳۸ م. و پیدایش اولین مراکز بازپروری و مدارس صنعتی که در اصل در ارتباط با مراکز خیریه بودند تا اقدامات کیفری، مانند حبس خانگی، حضور در مراکز آموزشی - پرورشی و اقدامات میانجیگرانه دیگر که امروزه به کار می‌رود، به عنوان ظهور یک فرایند

1. Tudor (1408).

۲. این دادگاهها هم‌اکنون دادگاههای جوانان «Youth Court» خوانده می‌شوند. ر.ک: ماده ۷۰ قانون عدالت کیفری مصوب ۱۹۹۱ م.

3. Parkhurst.

رفاه‌محور کودک مطرح شده است<sup>۱</sup> که به موجب آن، اطفال به عنوان کسانی در نظر گرفته می‌شوند که به امکاناتی جدا از بزرگسالان - به منظور برآورده ساختن نیاز به آموزش و پرورش که آنها را از ارتکاب جرم دور کند - نیازمند هستند. نگرانی در خصوص اصلاح و تربیت<sup>۲</sup> کودکان در پایان سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم، تبدیل به یک رویکرد درمانی شد که به موجب آن، مجرمیت بزهکاران باید با هر وسیله ممکن، اعم از آموزش، اقدامات روانشناختی و امثال آن درمان شود.<sup>۳</sup>

فرض اصلی پیشنهادات بازپروری از سال ۱۹۲۰ م. به بعد، این بوده است که رفتار مجرمانه، نشانه نوعی گسیختگی یا اهمال والدین در تربیت اطفال است، همان‌گونه که بدرفتاری یا غفلت آنها ممکن است سبب این رفتار مجرمانه شود؛ بنابراین، کودک قربانی این اهمال بوده و به مراقبت، آموزش یا درمان نیازمند است تا این اشتباهات جبران شود. در واقع تفاوتی میان کودک محروم و کودک بزهکار وجود ندارد یا این تفاوت بسیار ناچیز است. برای مثال، نظر «کمیتة مولونی»<sup>۴</sup> را که در سال ۱۹۲۷ م. برای نخستین بار دادگاههای اطفال در کشور انگلستان را مورد مطالعه قرار داد، یادآوری می‌کنیم:

قائل شدن تفاوت بین اینکه آیا کودک به علت ولگردی یا از کنترل خارج بودن یا به علت ارتکاب جرم به دادگاه آورده شده است، اغلب امری کاملاً اتفاقی است. غفلت و اهمال منجر به بزهکاری می‌شود و بزهکاری غالباً نتیجه مستقیم اهمال است.

در هر صورت، این نظر با اعتقاد مستمر به ارزش مجازات - چه به عنوان یک

۱. تاریخچه اقدامات کیفری در خصوص اطفال به صورت مفصل در منابع ذیل آمده است:

Morris and Giller, op.cit. and in a more recent review, by A. Rutherford, *Growing out of Crime: The New Era*, Waterside Press, Winchester, 1992, Chap.3; L. Gelsthorpe and A. Morris, 'Juvenile Justice 1945-1992' in M. Maguire, et al (eds) *The Oxford Handbook of Criminology*, Clarendon Press, Oxford, 1994.

2. Reform.

۳. در سالهای دهه ۱۸۹۰ م. وزیر کشور وقت بریتانیا «سرگاد فری لاشینگتن» تردید خود را نسبت به میزان واقعی تطابق بازپروری که مخالف مجازات دانسته می‌شد، با رویکردهای درمانی ابراز نمود.

4. Molony Committee.

عمل ذاتاً تربیتی و چه به عنوان یک عمل بازدارنده یا عمل سزادهنده- در تضاد است. تنش و تضاد میان این دو دیدگاه منجر به فراز و نشیب دائمی در نگرش به اطفال بزهکار شده است. سیستم عدالت کیفری باید تا چه حد در زمینه نجات طفل بزهکار از حیات مجرمانه، با اقدامات غیر قضایی، مراقبت و آموزش پیش برود و تا چه حد باید از نظام کیفری که توجه اش به موضوع مسئولیت در برابر اعمال خطا کارانه و اعمال مجازات متناسب با جرم بزهکار معطوف است، استفاده کند؟ سیستم دادگاههای اطفال انگلستان (که اولین بار با قانون کودکان ۱۹۰۸ م. ایجاد شد) مدتها بیانگر ائتلاف و نیز تضاد میان مفاهیم رفاه کودک و رعایت تشریفات در فرایند دادرسی بوده است. برای مثال، الزامی قانونی درباره رفاه بزهکاران به هنگام تصمیم گیری درباره وضعیت آنان وجود دارد.

هر دادگاه، در هنگام رسیدگی به پرونده کودک یا نوجوانی که به عنوان بزهکار یا به عنوان دیگری به دادگاه آورده شده است، موظف است نسبت به رفاه وی توجه داشته باشد و در موارد مقتضی، برای دور کردن او از محیط نامناسب اقدام نماید، و به منظور حصول اطمینان از تأمین آموزش و پرورش او، اقدامات لازم را به عمل آورد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، سیستم انگلستان هرگز به طور کامل به سوی یک سیستم نامشخص بدون حقوق مربوط به رعایت تشریفات در فرایند دادرسی - آن طور که سیستم آمریکایی تا هنگام صدور رأی دیوان عالی در مورد پرونده «این ری گالت»<sup>۲</sup> اقدام می کرد - حرکت نکرد. در واقع، قضات صلح<sup>۳</sup> دادگاههای اطفال، همچنان ملاحظات مربوط به مجازات و رعایت تناسب مجازات با جرم ارتكابی را مد نظر قرار می دادند. خانم «آلیسون موریس»<sup>۴</sup> و آقای «هنری گیلر»<sup>۵</sup>، تقریباً این قضات را به سبب شکست «قانون اطفال و نوجوانان ۱۹۶۹ م.» (مشمتمل بر

۱. می توان ملاحظه کرد که این ماده چگونه رفاه کودک را با برداشتن وی از خانه نامناسب و لزوم آموزش متوسط دانسته است.

Introduced by the Children and Young Persons Act 1933 s.44.

2. In Re Gault, 387 US 1(1967).

3. Magistrates.

4. Allison Morris.

5. Henry Giller.

رفتارهای اصلاحی - درمانی در مورد بزهکاران نوجوان در حقوق انگلستان) مقصر دانستند و آن را با نشان دادن اصرار این قضات بر اعمال مجازات و اقدامات مرتبط با انضباط و کنترل بزهکار، نه اطمینان بخشیدن به نوجوانان و اطفال مبنی بر برخورداری از رویکرد مراقبتی - حمایتی واحدهای خدمات اجتماعی، به اثبات رساندند.

یکی از انتقادات افشاکننده ای که بارها در مورد رفتار اصلاحی با بزهکاران مطرح شده است، این بوده که الفاظ به کار رفته در مورد بازپروری و اصلاح، حدود اعمال واقعی مجازات و نتایج حاصل از تحمیل آن را پنهان کرده است. این مجازاتها نه تنها به کسانی تحمیل شده که ممکن بود در صورت اعمال رویکرد کیفری (سزادهنده) به علت ارتکاب اعمال ناشایست، مستحق مجازات تلقی شوند، بلکه به کسانی نیز تحمیل شده که وارد سیستمی شده بودند که میان دلایل رفتار ضد اجتماعی، تفاوت و تمیزی قائل نبودند که امکان داشت از یک سو، از روی ناچاری در خیابان به گدایی پرداخته باشد و یا از سوی دیگر، وارد جرایم سازمان یافته شود. بعلاوه، فقدان جنبه های حمایتی فرایند دادرسی عادلانه و امکان حبس برای مدت نامعین (تأسیسی که آزادی مجرم را به قضاوت و تشخیص متخصصین وا گذاشته) در دهه ۱۹۷۰، (به ویژه در ایالات متحده آمریکا)، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت.<sup>۱</sup> در انگلستان و ویلز اعتبار عمومی رویکرد کیفری، به علل مختلف (هرچند که هیچ وقت به طور کامل از بین نرفته بود) دوباره احیا شد. به طور کلی، سلب اعتماد عمومی از کارایی اقدامات اصلاحی در رسیدن به نتایج آن وجود داشت. نظریه رو به توسعه ای وجود داشت که بر خلاف عقیده پیشین، میان کودک محروم و کودک ناسازگار، تفاوت وجود دارد و اقدامات مربوط به برخورد با کودکان باید با توجه به این تفاوت انجام یابد. این نظریه، همچنین ناشی از احساس

۱. برای ملاحظه بحث و بررسی درباره تغییرات صورت گرفته در نظرات حکم بر حقوق کیفری اطفال آمریکا، ر.ک:

A.R. Mahoney, *Juvenile Justice in Context*, Northeastern UP, Boston, 1987, Chap.2 and Figure 2.1.



نگرانی نسبت به کودکانی است که از آنها غفلت شده یا مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. همچنین اعتقاد به اینکه مجازات، پاسخی مناسب به جرایم ارتكابی کودکان است، در شکل‌گیری نظریه فوق نقش داشته است.

کودک ناسازگار ممکن بود به همان کانون اطفالی فرستاده شود که نوجوانان بزهکار در آنجا نگهداری می‌شوند و بدین ترتیب، کودک ناسازگار، برچسب بدنامی بخورد. حتی نگرانی بدتری نیز وجود داشت که کودکان نیازمند مراقبت یا حمایت، دقیقاً به علت مقررات خشک مربوط به ادله و نیاز به دلایل اثباتی که در زمینه اقدامات حمایتی، به روند دادرسی ویژه نوجوانان بزهکار نیز تسری داده شده است، مورد حمایت قرار نگیرند. اخیراً تا حدودی به مسئولیت والدین در قبال سوء رفتار فرزندان آنها، توجه شده است، با این پیشنهاد که والدین نیز در صورت بزهکاری فرزندانشان مجازات شوند و حتی اگر لازم باشد، تحت آموزش مجدد برای پرورش صحیح فرزند خود قرار گیرند.

### وضعیت نوجوانان زیر ۱۴ سال در نظام عدالت کیفری

حرکت نوسانی به سمت مدل سزادهی (کیفری)، به وضع قوانین بیشتری منجر شد که هدفشان تقویت امکانات دادگاههای اطفال برای اعمال مجازات در مورد نوجوانان بزهکار بود.<sup>۱</sup> با وجود این و به منظور دست‌یابی به این هدف، شناسایی ضرورت اعمال اقدامات قضازدایی در سیستم عدالت کیفری (حتی در مورد بزرگسالان)، در مجموع به افزایش اخطار رسمی و غیر رسمی پلیس، به جای دادرسی قضایی منجر گردید.

در سال ۱۹۸۴ م. تعداد ۱۰۹۰۰ نوجوان پسر ده تا سیزده سال به ارتكاب جرایم قابل کیفر محکوم شدند. تا سال ۱۹۹۳ م. این تعداد به ۲۳۰۰ مورد تقلیل یافت. هنگامی که مجرمان گروه سنی یادشده، محکوم می‌شدند، رایج‌ترین حکم در مورد

۱. مخصوصاً از طریق تغییرات ایجادشده در «تأدیبه سریع و قاطع» اطفال توسط دارالتأدیبه به موجب قانون عدالت کیفری مصوب ۱۹۸۲ م.

آنها، حکم تعویق صدور حکم مجازات بود (۵۲ درصد محکوم‌شدگان در سال ۱۹۹۴ م.). حکم تعویق صدور حکم مجازات از سوی دادگاه ممکن است در مواردی صادر شود که به مجازات شخص بزهکار نیاز نباشد. این حکم ممکن است مطلق باشد که در این صورت، هیچ‌گونه تکلیف یا محدودیتی بر بزهکار اعمال نمی‌شود یا آن‌طور که معمولاً عمل می‌شود، مشروط به حسن رفتار بزهکار است؛ یعنی فقدان محکومیت دیگر ظرف سه سال یا کمتر.

در مواردی که اقدامی بیش از حکم به تعویق صدور حکم ضرورت داشت، معمول‌ترین اقدام، نظارت بود (۲۳ درصد) که تأکید آن بر اصلاح و بازپروری بزهکار به جای مجازات است.

سومین راهکار معمول (۱۹ درصد) الزام به مراجعه به یک مرکز ویژه برای شرکت در فعالیتهایی در روزهای شنبه بود که ماهیتاً ممکن بود به عنوان راه‌کاری تنبیهی در نظر گرفته شود؛ زیرا هدف از این حکم، محروم کردن بزهکار از اوقات فراغت بود، ولی این مورد بسیار اندک است (حدود پنج هزار کودک).

جریمه، رایج‌ترین حکم تنبیهی‌ای است که در مورد تمام بزهکاران اعمال می‌شود، با اینکه معمولاً والدین به پرداخت جریمه فرزندان خود ملزم می‌شوند، فقط در مورد ۴۸ نفر از والدین در سال ۱۹۹۴ م. حکم صادر شد تا جریمه فرزندان خود را بپردازند. تعداد بیشتری، یعنی ۳۰۷ مورد، ملزم به پرداخت غرامت شدند که یکی از راههای تعیین میزان مسئولیت است. اما هدف این راه‌کار، مانند جریمه، آن نیست که این پیام را به بزهکار (یا به والدین) او برساند که بزهکار استحقاق چنان کیفری را دارد.

دلیل این امر که اکثر کودکانی که مستحق حضور در دادگاه هستند و سزاوار هیچ‌گونه مجازاتی نمی‌باشند، چیست؟ دلیل این امر، ممکن است ضرورت تفهیم مسئولیت به بزهکار در برابر عمل نادرست او باشد که اماره عدم توانایی ارتكاب جرم در مقام تأکید بر آن است و در مورد هر پرونده باید رد شود (اگرچه اکثر بزهکاران با قبول مجرم بودن خود، اعتراف می‌کنند که توانایی ارتكاب جرم را داشته‌اند). از سوی دیگر، ممکن است خجل کردن کودک با حاضر کردنش در

دادگاه به عنوان اقدامی کافی در تفهیم مسئولیت او در برابر اعمالش محسوب شود. این نکته نیز قابل یادآوری است که آمار ارائه شده، مربوط به جرایم قابل کیفرخواست است، یعنی جرایمی که شدیدتر بوده و ممکن است در دادگاه بزرگسالان به وسیله هیئت منصفه مورد رسیدگی قرار گیرد. در حقیقت، شدیدترین جرایم که از سوی کودکان انجام می‌گیرد، هنوز هم در دادگاه جزایی<sup>۱</sup> و با حضور هیئت منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، نه در دادگاه اطفال. جرایم قتل عمد<sup>۲</sup> و قتل غیر عمد<sup>۳</sup>، جرایمی که احتمالاً مجازات چهارده سال یا بیشتر زندان را برای یک بزرگسال در پی دارد (سرقت به عنف<sup>۴</sup> و ایجاد آتش سوزی<sup>۵</sup>)، تعرض و مزاحمت منافی عفت<sup>۶</sup>، جرایم رانندگی منجر به مرگ (که احتمال ارتکاب آن از سوی کودک بعید است) و جرایمی که در آن کودک به صورت مشترک با یک بزرگسال در معرض اتهام قرار می‌گیرد، همگی در دادگاه جزایی رسیدگی می‌شود. این عمل ممکن است به منظور تأکید بر شدت جرم باشد، اما این احتمال وجود دارد که با مفاد کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر در تعارض و چالش قرار گیرد. ماده ۱ قانون عدالت کیفری مصوب ۱۹۹۴ م. مجازات جدیدی به نام «آموزش تحت کنترل» را ایجاد کرد که به گرایشی سیاسی مبنی بر در نظر گرفتن پاسخهای کیفری نسبت به کودکان بزهکار جامعه عمل پوشاند. این قرار شامل مجازات حبس بین ۶ ماه تا ۲ سال است که نصف آن در جامعه و با نظارت به اجرا درمی‌آید. قانون یاد شده که نباید تا زمان آماده شدن امکانات لازم، به اجرا درآید، مربوط به کودکان دوازده تا چهارده ساله‌ای است که قبلاً سه بار یا بیشتر به جرایمی با مجازات حبس محکوم شده باشند و یا کسانی که در دوره نظارت، مجدداً مرتکب جرم شده یا قرار نظارت را نقض کرده‌اند.

هدف این قانون، برخورد با کودکان مرتکب تکرار جرم است که وسایل ارتباط جمعی آنها را به سبب پدید آوردن موجی کوچک از جرایم (دزدی از فروشگاهها،

- |                  |                      |
|------------------|----------------------|
| 1. Crown Court.  | 2. Murder.           |
| 3. Manslaughter. | 4. Robbery.          |
| 5. Arson.        | 6. Indecent Assault. |

سرقت از اماکن، تخریب و جرایم مربوط به خودرو) سرزنش می‌کند. از نظر پلیس و قضات، به دلیل فقدان اقداماتی که بتوان در قالب آنها این گونه کودکان را بازداشت کرد، نمی‌توان از ارتکاب جرایم از سوی آنها پیشگیری کرد. اما این تردید وجود دارد که این اقدام اثر چندانی داشته باشد. به نظر می‌رسد که معرفی آن، یک حرکت نمادین سیاسی باشد تا نشان دهد، در مورد مجرمان نوجوان که به صورت مکرر مرتکب جرم می‌شوند، کاری انجام می‌شود.

قرار بازداشت کودکان در محل امن<sup>۱</sup> فقط در مورد شدیدترین جرایم، مانند قتل عمد و غیر عمد پیش‌بینی شده است. در قانون مذکور، مقرراتی برای کودکانی که به سبب این جرایم محکوم می‌شوند، پیش‌بینی شده است تا بتوان حداکثر مجازات حبسی که نسبت به مجرمان بزرگسال اعمال می‌شود، در مورد آنها نیز اعمال کرد. از دیرباز کودکانی که مرتکب قتل می‌شدند، به مجازات زندان با مدت نامعین محکوم می‌شدند. این نوع مجازات که مدت آن نامعین است، از طریق قانون کودک مصوب ۱۹۰۸ م. و به جای مجازات مرگ (که معادل آن اکنون حبس ابد برای بزرگسالان است) برای کودکان مجرم پیش‌بینی شد و هدف آن بیشتر اصلاح و تربیت بود تا جنبه‌های سزادهنده کیفری. مدت زمان حبس اطفالی که هنگام ارتکاب جنایتی؛ مانند سرقت، مرتکب قتل شده‌اند، با توجه به دو عامل «مجازات» و «بازدارندگی» تعیین می‌شود، ولی این دو عامل در مقایسه با نحوه برخورد با مجرمان بزرگسال از قوت یکسانی برخوردار نبوده و از این رو، مدت حبس این گونه کودکان، باید دائماً مورد بازبینی قرار گیرند. در مواردی که مصلحت‌اندیشی در مورد مجازات مطرح است، به رغم تأکید سیاسی بر جنبه سزادهی و به رغم نگرانی در مورد واکنش عمومی، دادگاهها می‌توانند رویکرد دیگری اتخاذ کنند.

در یک پرونده مشهور که در آن یک پسر یازده ساله به علت انداختن یک قطعه بتون از بالای یک برج و کشتن زنی که در پایین آن در حال حرکت بود، محکوم به قتل غیر عمد شده بود، قاضی وی را به سه سال نظارت محکوم کرد. رسانه‌ها اعلام

1. Secure Detention.

نمودند که پلیس و خویشاوندان شخص مقتول، از این برخورد دادگاه پشتیبانی کرده‌اند. این مطلب خود از آن حکایت دارد که در پرونده‌هایی که حقایق و پیشینه متهمان شناخته شده است، ممکن است آخرین واکنش مورد تقاضای مردم، رویکرد کیفری باشد.

البته مشکل برقراری تعادل میان «مدل کیفری» و «مدل اصلاحی»، مختص انگلستان و ویلز نبوده است. خانم «لسلی صبا»<sup>۱</sup> ناهماهنگیها و آشفتگیهایی را بیان کرده است که در معیارهای بین‌المللی وجود دارد و نشان‌دهنده این معضل است. در سال ۱۹۸۹ م. «کمیته اروپایی مسائل جنایی»<sup>۲</sup> گزارشی درباره واکنش اجتماعی نسبت به بزهکاری کودکان تهیه کرد که از توجه این کمیته برای یافتن راههایی به منظور ادغام مدل‌های کیفری و اصلاحی در قبال اطفال بزهکار حکایت داشت. کمیسیون نظر داد که آموزش اطفال کم‌سن‌وسال باید همواره هدف اصلی سیستم باشد؛ زیرا چیزی که مورد نیاز است، یاری رساندن به نوجوانانی است که در مرحله رشد جسمی، عقلانی و روانی قرار دارند. این کمک و یاری، به‌ویژه برای شکل دادن شخصیت آنها، به منظور روبه‌رو شدن با جهانی عاری از جرم و یافتن جایگاهشان در اجتماع اهمیت دارد. ابهامات بین‌المللی وسیع‌تر درباره اهداف سیستم عدالت کیفری اطفال، در مقدمه «قواعد پکن» انعکاس یافته است، اما نتیجه‌گیری انجام‌شده در کنوانسیون حقوق کودک، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، به دنبال بازپذیر شدن اجتماعی نوجوانان است، نه مجازات و بازدارندگی آنان.

### انتقاداتی بر اماره عدم توانایی ارتکاب جرم

تغییر نگرش نسبت به اطفال بزهکار، آن‌گونه که در انگلستان و ویلز و نیز در سطح بین‌المللی نشان داده شد، به صورتی روشن در نظرات ابراز شده در اماره عدم توانایی ارتکاب جرم و غالباً به عنوان بخشی از بررسی فراگیرتر در زمینه

1. Leslie Sebba.

2. European Committee on Criminal Problems.

سیاست‌گذاری مستمر در زمینه عدالت کیفری انعکاس یافته است. قبل از آغاز دهه ۱۹۶۰ که میزان اعتماد به تأثیر اقدامات کیفری کاهش یافت، نگرش بسیار مثبتی در مورد ظرفیت جامعه برای اقداماتی در زمینه جرایم اطفال - نسبت به آنچه امروزه وجود دارد - گسترش پیدا کرده بود. بدین ترتیب، انتقادات گذشته نسبت به این اماره، به این نظر مربوط بود که کودکان به اصلاح و درمان نیاز دارند، نه تنبیه.

برای مثال، «کمیته مولونی»<sup>۱</sup> این مطلب را مورد توجه قرار داد که بهتر است سیستم دادگاههای اطفال بیشتر به جنبه‌های رفاهی کودک آن‌گونه که در کشور آمریکا مرسوم است، متمرکز شود، اما چنین نتیجه‌گیری کرد که در مرحله قضاوت، این امر حایز اهمیت است که ارتباط میان جرم انجام شده و مسئولیت آن عمل، به شخص مجرم و جامعه نشان داده شود. اما پس از احراز جرم، کمیته، میان کودک محروم و کودک منحرف تفاوت بسیار کمی قائل شد و از راهکارهایی پشتیبانی کرد که به بهترین وجه بتواند کودک یا نوجوان را اصلاح کند؛ بنابراین، تا آنجا که موضوع به اماره ارتباط پیدا می‌کرد، کمیته با حفظ اماره حصول اطمینان را از اینکه کودک کاملاً مسئول عمل مجرمانه خود بوده است، مورد تأیید قرار داد. در حقیقت کمیته مزبور مایل بود حدّاقل سن مسئولیت کیفری بالا برده شود تا درک بیشتر اجتماع را نسبت به نیازهای کودک منعکس کند. در این باره کمیته چنین بیان کرده که این سن (۷ سال در آن زمان) صدها سال پیش تعیین شده و اکنون نگرش کلی جامعه نسبت به جرایم کودکان به شدت تغییر کرده است و نظر کمیته آن است که زمان بالا بردن سن، فرارسیده است....

توصیه صریح کمیته آن بود که سن مسئولیت کیفری به ۸ سال افزایش یابد. به همین ترتیب، «گلانویل ویلیامز»<sup>۲</sup> در مقاله‌اش، برخورد مبتنی بر مسئولیت اخلاقی را به عنوان برخوردی کهنه مورد انتقاد قرار داد؛ هر کس که در زمینه اطفال صاحب نظر است، باور ندارد که کودکِ خطاکار باید به عنوان یک ضرورت اخلاقی، کفاره خطای خود را با رنج کشیدن، بدهد. ممکن است بعضی اوقات، تنبیه بهترین رفتار

1. Molony Committee.

2. Glanville Williams.

باشد؛ زیرا تنبیه تنها راهی است که با آن می‌توان یک کودک خاص را به قبول اشتباه خود وادار کرد... و سزادهی صرف، به منظور مجازات مردود است.

انتقاد وی به این اماره این بود که اماره به صورت سد و مانعی میان کودک و دسترسی او به کمک یا درمان عمل می‌کند. اماره، کودک را از زندان، تبعید<sup>۱</sup> و چوبه دار نجات نمی‌دهد، بلکه او را از افسر تعلیق مراقبتی، سرپرستان یا مدارس بازپروری محروم می‌کند.

این بحث که اماره عدم توانایی ارتکاب جرم کودکانی را که بیشتر از همه به کمک یا مراقبت نیازمند هستند، به فرار کردن قادر می‌سازد، از سوی قاضی «لوز»<sup>۲</sup> در دادگاه عالی<sup>۳</sup> نیز مطرح شده بود. بزهداران زیر چهارده سال که ممکن است کاری غیر از اقدامات ضد اجتماعی و بعضی اوقات، جرایم خطرناک را بلد نباشند، نباید در برابر سیستم مجازات کیفری مصونیت داشته باشند، بلکه باید به شکل موجّهی در درون آن سیستم اداره شوند.

بر اساس دلایل فوق، کودکان به دخالت سیستم عدالت کیفری نیازمند هستند تا با آنها به صورت مقتضی برخورد شده و در مسیر صحیح قرار گیرند. مشکلی که در این باره وجود دارد، این است که این برخورد، امکان بدنام شدن و لکه‌دار شدن کودک را به علت گرفتار آمدن در سیستم عدالت کیفری و عملکرد طبقاتی و نژادی سیستم که می‌توان آن را تا حد یک الگو دنبال کرد، نادیده می‌گیرد. در همین خصوص «وینستون چرچیل»<sup>۴</sup> در «رادر فور»<sup>۵</sup> اظهار داشت که من اطمینان دارم که مجلس عوام اینجانب را در هر قدمی که ممکن است برای اجتناب از زندانی کردن غیر ضروری برداشته شود، حمایت خواهد نمود. این مصیبتی است که فقط بر سر پسران طبقه کارگر نازل می‌شود. فرزندان سایر طبقات ممکن است بسیاری از این نوع جرایم را در دوران پر جنب و جوش و نوجوانی خود - چه در «آکسفورد» و چه در هر جای دیگر - مرتکب شوند یا ممکن است جرایمی را مرتکب شوند که

1. Transportation.

2. Laws.

3. Divisional Court.

4. Winston Churchill.

5. Rutherford.

فرزندان طبقه کارگر به سبب آن به زندان می‌افتند، هرچند ممکن است در اثر این اعمال به کسی آسیبی نرسیده باشد.

قاضی «لوز»، دلیل دیگری نیز برای منسوخ بودن اماره، ارائه کرد. دلیل وی این بود که اماره از زمانی پیش از دوره آموزش و تحصیلات اجباری نشأت می‌گیرد، زمانی که کودکان به سرعت امروز رشد نمی‌کردند؛ بنابراین، آن گونه که وی تلویحاً بیان می‌کند، این تصوّر که کودکان ده ساله در اجتماع امروز، تفاوت بین درست و نادرست را نمی‌دانند، با عقل سلیم در تضاد است. با وجود این، «موریس» و «گیلر» معتقدند که دقیقاً کودکان همان طبقه کارگر هستند که با پرداختن به کار - و زندگی خیابانی - در سن کم سریع رشد می‌کنند، بیش از همه، تهدیدی برای نظم جامعه هستند و بیش از همه به کمک و مداخله در حیات اجتماعیشان نیازمند هستند. بدین ترتیب، دلایل قاضی «لوز» می‌تواند واقعیت‌های تاریخی را منعکس نکند. جالب توجه است که توسل آشکار اما ناخودآگاه به مباحث مربوط به طبقات از سوی قاضی «لوز» نیز مطرح شده است.

این اماره «تبعیض آمیز» و «منحرف» است: تبعیض آمیز از این نظر که تمایل دارد عواقب و نتایج کیفری را بیشتر به اعمال کودکانی که از خانه‌های معروف به «خانه‌های خوب» می‌آمدند، نسبت دهد، تا به اعمال کودکان دیگر؛ و منحرف از این نظر که تمایل دارد همان کودکانی را که بیشترین احتمال ارتکاب جرم از سوی آنان وجود دارد، مبرا کند؛ به عبارت دیگر، ایراد وارد بر اماره مورد بحث این است که کودکانی را که از نامطلوب‌ترین خانواده‌ها با بدترین شیوه تربیتی می‌آیند (از جمله کودکان طبقات بسیار فقیر که بعضی اوقات، بی طبقه نامیده می‌شوند)، بیشترین امکان سوء استفاده از آن را به منظور اجتناب از کیفر، می‌یابند.

این اعتراض، این عقیده قدیمی را منعکس می‌کند که بزهداری کودکان، ناشی از کم و کاستی والدین آنهاست، به ویژه والدین در طبقات کارگر. در مجلس اعیان «لرد لوری»<sup>۱</sup> از روی تردید برای ردّ این مطلب چنین پیشنهاد می‌کند: یک پاسخ...

1. Lord Lowry.

(که من فکر می‌کنم کاملاً رضایت‌بخش نیست) این است که اماره، محکومیت و تنبیه کودکانی را که احتمالاً به دلیل تربیت بهتر، آگاه از مسئولیت اخلاقی اعمال خود هستند، دربرمی‌گیرد و آنهایی که فارغ از این آگاهی هستند، می‌نماید.

اما این بحث ممکن بود مطرح شود که دقیقاً همان کودکانی که ثابت شده است نسبت به تربیت خوب والدین و تربیت اجتماعی، مقاوم و ناسازگار هستند، یعنی اطفالی که بیش از همه به توجه جامعه نیاز دارند و هرگز از چنان تربیتی برخوردار نبوده‌اند، می‌توانند خارج از سیستم عدالت کیفری مورد توجه قرار گیرند؛ زیرا بر اساس تعریف، آنها فاقد مسئولیت اخلاقی در برابر اعمالشان هستند.

سایر بحثها دربارهٔ امارهٔ عدم توانایی ارتکاب جرم در بستر تجدیدنظرهای کلی در زمینهٔ نحوهٔ رفتار با اطفال بزهکار بوده است؛ مثلاً «کمیتهٔ اینگلی»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۶۰ م.، اماره را به عنوان نتیجهٔ بالا بردن سن مسئولیت کیفری به دوازده و نهایتاً چهارده سال ملغاً نمود. به پیشنهاد این کمیته، با کودکان زیر این سن از طریق مراقبت برخورد می‌شد و از این راه کودکان به مقامات ادارات محلی خدمات اجتماعی سپرده می‌شدند، دقیقاً همان‌گونه که با کودکان مورد سوء استفاده و یا مورد غفلت عمل می‌شد. عدم تمایل دولت برای انجام چنین کار جسورانه‌ای صرفاً موجب بالا رفتن سن مسئولیت کیفری از هشت سال به ده سال در قانون کودکان و نوجوانان ۱۹۶۳ م. گردید.

اما برخورد متهورانه تری در وضع قانون ۱۹۶۹ م. کودکان و نوجوانان صورت گرفت که در آن به دادگاه اجازه می‌داد (و دادگاه را تشویق می‌نمود) تا قراری مبتنی بر ارجاع و وظیفهٔ مراقبت و نگهداری کودک به مقامات محلی در مورد کودکی که محکوم شده است، صادر کند. قانون مزبور دربرگیرندهٔ مقرراتی در مورد بالا بردن سن مسئولیت کیفری به چهارده سال و در نتیجه الغای امارهٔ عدم توانایی ارتکاب جرم نیز بود. تغییرات اخیر به علت تغییر دولت در ۱۹۷۰ م.، چنان که قبلاً اشاره شد، به اجرا در نیامد.

1. Ingleby Committee.

هرچند «کمیسیون حقوق»<sup>۱</sup> در پیش‌نویس قانون جزایی خود در ۱۹۸۵ م. بیان داشت که ادامهٔ حیات این اماره، دیگر وجاهتی ندارد، فقط انتقادات «گلانویل ویلیامز» را مورد توجه قرار داد. او نگران این مطلب بود که اطمینان حاصل شود با کودکان مجرم رفتار مناسب روا داشته شود، وی از اندیشهٔ مجازات استحقاقی حمایت نمی‌کرد؛ زیرا استدلالش این بود که از آنجا که دادگاههای اطفال صرفاً به اثبات جرم و مجرم بودن اطفال می‌پردازد و حکم به محکومیت صادر نمی‌کند، توجه چندانی به رابطهٔ انتساب مسئولیت کیفری ندارد و «به نظر نمی‌رسد که کودکی که مرتکب چند جرم کوچک شده، بتواند رؤسای دادگاه صلح را قانع سازد که هیچ یک از اعمالش خطای فاحش نبوده و بدین ترتیب، آنها را وادار به نادیده گرفتن نظر دادگاه اطفال نماید.»

حال مشخص است که یکی از خطرناک‌ترین جنبه‌های برخورد حمایتی - رفاهی با مجرمان نوجوان، فقدان تناسب میان جرم و مجازات و ناعادلانه بودن برخورد بوده است. اماره را می‌توان به عنوان یک سپر حفاظتی بسیار مؤثر در نظر گرفت که امکان قرار گرفتن کودک را در معرض یک سیستم بی‌رحم (خشک) که در هر صورت با او برخورد خواهد کرد، محدود می‌کند. بدین ترتیب، بر خلاف نظرات اصطلاح‌طلبان، مانند «ویلیامز»، حتی اگر نسبت به برخورد اصلاحی - رفاهی متعهد بمانیم، اماره، توجیه‌پذیر به نظر می‌رسد. محققاً، چنانچه فلسفهٔ تناسب جرم با مجازات مد نظر باشد، اماره هنوز لازم خواهد بود.

دولت محافظه‌کار در ۱۹۹۰ م. این موضوع را پذیرفت و با پیش‌نویس قانونی با عنوان «جرم، عدالت و حمایت عمومی»<sup>۲</sup>، در جستجوی راهی بود تا میان تحمیل مسئولیت بر والدین به دلیل ناتوانی در پرورش صحیح فرزندان خود و خود کودک هنگامی که به سنی می‌رسد که باید مسئول تلقی گردد، تعادل برقرار کند. قانون جزایی بر این اصل مبتنی است که مردم تفاوت بین درست و

1. The Law Commission.  
2. Crime, Justice and Protecting the Public.

نادرست را درک می‌کنند. کودکان خیلی جوان این تفاوت را به آسانی نمی‌توانند دریابند و قانون این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد.... این ترتیبات (یعنی اماره عدم توانایی ارتکاب جرم) امکان توجه به این حقیقت را فراهم می‌سازد که درک، دانش و توانایی کودکان برای استدلال، هنوز در حال گسترش و شکل‌گیری است.

برعکس، به نظر می‌رسد که دولت کارگری منتخب ۱۹۹۷ م. تصمیم به حذف اماره گرفته است؛ زیرا با عقل سلیم منافات دارد که فکر کنیم یک کودک ده تا سیزده ساله نمی‌تواند خوب و بد را تمیز دهد. انتقادات وارد بر این اماره؛ از قبیل کهنه، غیرمنطقی و ناعادلانه بودن آن در عمل، دولت کارگری را واداشت تا دوشیوه اصلاح جایگزین را مطرح نماید:

۱. پیشنهاد اول دولت این بود که اماره به صورت کامل لغو شود که این راه را با توجه به سادگی و روشنی نمادینش ترجیح می‌داد.

۲. پیشنهاد دوم اینکه اماره به صورت معکوس استفاده شود، بدین گونه که کودک متهم بتواند استدلال کند که فاقد توانایی ارتکاب جرم است.

دولت به این مطلب توجه داشت که گزینه اخیر می‌تواند به سادگی به این منجر شود که در هر پرونده‌ای، استدلال فوق از سوی متهم مورد استفاده واقع شود و دادستان مجدداً مجبور به اثبات این امر شود که کودک یقیناً از شدت عمل ارتكابی خود آگاه بوده است. به نظر می‌رسد که این انتقاد، انعکاس دهنده ناآگاهی نسبت به کل مسئله معکوس کردن اماره است که دقیقاً بار اثبات را بر دوش متهم قرار می‌دهد تا دادستان. واضح است که نگرستن به حذف اماره به عنوان بخشی از مجموعه‌ای از اقدامات به رغم مبانی استدلال بر له و علیه آن از عزم دولت در زمینه «برخورد شدید» با جرم حکایت دارد.

### ارزشهای سنتی

چه نوع ارزشهای سنتی را می‌توان نام برد که اماره عدم توانایی ارتکاب جرم در راستای تقویت یا تضعیف آن حرکت می‌کند؟ «کمیته اروپایی مسائل جنایی»

درباره پیگیری تغییرات در نحوه برخورد با سیاست کیفری در ۲۰ سال گذشته، آن را به عنوان حرکتی به سمت مدل سنتی معرفی کرده است. کمیته مزبور، دو ویژگی عمده را در این روند سنتی مشخص نمود:

۱. تأکید بر «عدالت استحقاقی»<sup>۱</sup>، یعنی اینکه مجازات باید کاملاً با جرم متناسب باشد. نظر کمیته آن بود که برخورد فوق، این اصل را که دادگاه مجازات را متناسب با فرد و با در نظر گرفتن وضعیت و شخصیت مجرم تعیین می‌کند، نادیده می‌گیرد،

۲. اصل «ناتوان‌سازی»<sup>۲</sup> یا «خنثی‌سازی»<sup>۳</sup> مجرم، یعنی روانه کردن مجرم به زندان تا در این مدت، مرتکب جرمی نشود.

این مدل سنتی احتمالاً به نظریه‌های «بکاریا»<sup>۴</sup> و سایر نظریه پردازان کلاسیک قرن هجدهم برمی‌گردد، اما «دیوید گارلاند» معتقد است تشخیص سنتی بودن زمینه جرم مشکل است و تلاش برای طبقه‌بندی کردن نویسندگان و نظریه‌های مختلف در مورد مکاتب فکری مشخص گمراه‌کننده می‌باشد. در واقع می‌توان چنین فکر کرد که مدل دادرسی مبتنی بر مدل تناسب جرم و مجازات، کمتر از دیدگاه مبتنی بر رفاه کودک، سنتی است؛ زیرا دیدگاه اخیر از آغاز سده بیستم بر تفکر موجود در عدالت کیفری اطفال غلبه داشته است.

«اندرو بین‌هام»<sup>۵</sup> اصولاً توجه ما را به مشکل مشخص کردن ارزشهای مشترک در جامعه متکثری چون جامعه انگلستان، معطوف می‌دارد. شناسایی ارزشهای سنتی در جامعه‌ای که فقط اقلیت کوچکی از مردم به مذهب رسمی کشور خود، یعنی «مسیحیت انگلیکان» عمل می‌کنند و نیز در جایی که هنجارهای مبنایی و ساختاری خانواده به صورت فراگیر وجود ندارد و در جایی که بحثهای داغی در مورد چگونگی تربیت فرزندان مطرح می‌باشد، دشوار است. «بین‌هام» در زمینه کوشش محکوم به شکست دولت برای شروع یک مبارزه همه‌جانبه اخلاقی به نام

1. Just Deserts.

2. Ineapacitating.

3. Neutralising.

4. Beccaria.

5. Andrew Bainham.

«بازگشت به اصول» در ۱۹۹۴ م. بحث می‌کند. در این چارچوب، دولت از مردم می‌خواست تا به ساختارهای سنتی خانوادگی؛ از جمله پرورش کودکان در محدوده زندگی زناشویی، وفاداری نسبت به همسر و اعمال نظم و انضباط شدید بر فرزندان بازگردند. این تصویر، ترسیم‌کننده یک نمای افسانه‌ای پرسروصدای دهه ۱۹۵۰ بود (زمانی که اغلب وزرای دولت در سنین رشد خود بودند) که با دهه ۱۹۶۰ (دوره آزادیهای افراطی که دولت آن را علّت سقوط اجتماع نامید) در تضاد بود. تصویر سیاسی کودکان و محدوده درست آنها در بطن جامعه نیز مبهم است. عدم احترام کودکان به بزرگترها، عدم اطاعت آنها از مقررات و عدم توجه آنها نسبت به دیگران، مورد تأسف بوده و در تعارض با زمانهای پیشین است، یعنی زمانی که جمله «کودکان دیده شوند نه شنیده» راهنمای بزرگسالان درباره نحوه رفتارشان با کودکان بود.

در این دیدگاه قدیمی، از آن جهت که کودکان فاقد حقوق مشروع قانونی بودند، حقیقتی نهفته بود. اما این گونه خوش‌بینیهای واپس‌گرایانه نسبت به روزگار خوش گذشته، ویژگی هر دوره تاریخی است. شاید این واپس‌نگری به گذشته، خود نیز یک ارزش سنتی انگلیسی باشد و به طور قطع، این یک ویژگی همیشگی فرهنگ عمومی انگلستان است.

حداقل می‌توان گفت که دیدگاه مدرن نسبت به کودکان در انگلستان نامشخص است؛ زیرا از یک طرف، کودکان زودتر به سن رشد می‌رسند که علّت آن تعلیم و تربیت اجباری است، به ویژه قرار داشتن آنها در معرض همه جنبه‌های زندگی آن‌گونه که تلویزیون و سایر رسانه‌های جمعی به خصوص فیلمهای ویدیویی نشان می‌دهند. از طرف دیگر، کودکان به صورت فزاینده‌ای، از اداره و کنترل والدین و تأثیرپذیری از دلیل و منطق آنها خارج می‌شوند. موضوع جالب توجه آن است که شاید تنها موضوعی که اغلب بزرگسالان و والدین در آن اتفاق نظر دارند، موضوع استفاده از تنبیه بدنی محدود، به عنوان یک شکل قابل قبول انضباط و تربیت باشد. اما این پیشنهاد که کودکان زیر ده سال باید تحت ممنوعیت خروج از خانه در شب هنگام قرار گیرند تا از بدرفتاری آنها در اجتماع جلوگیری شود، نشان‌دهنده

ترس بسیار شدید از کودکان<sup>۱</sup> و ورشکستگی عقاید مربوط به نحوه برخورد اصلاحی - حمایتی با آنهاست که چیز زیادی درباره میزان رشد و بلوغ فکری آنها به ما نمی‌گوید. تنبیه کودکان به سبب رفتارهای بد آنها و در عین حال تنبیه و کنترل والدین به دلیل عدم مراقبت و نظارت بر کودکان، تا حدی غیر منطقی به نظر می‌رسد. در مورد اغلب کودکان، واقعیت بسیار پیچیده‌تر از این است. امروزه کمتر از ۱۰ درصد از کودکان انگلیسی به علّت ترس از ربوده شدن، بدون همراهی یک بزرگ‌تر به مدرسه نمی‌روند و کودکان نیز ممکن است حداقل به همان میزان که مرتکب جرم می‌شوند، قربانی جرایم خشونت‌آمیز و سرانجام بزه دیده واقع شوند.

سیاست‌مداران ممکن است دوران کودکی خود را به یاد آورند که آزادی بسیار بیشتری برای بازی با دوستان خود و انجام دادن کارهای خلاف، خارج از دید بزرگسالان و در مقایسه با وضع امروز داشته‌اند. این استدلال ممکن است مطرح شود که چیزی که کودکان بیش از کنترل و تنبیه به آن نیاز دارند، رفتار اصلاحی بیشتر است. نویسنده مشهور انگلیسی «ویلیام براون»<sup>۲</sup> در کتابهایش که در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ منتشر شد، کودکانی از طبقه متوسط را به تصویر می‌کشید که با امنیت و آزادانه به صورت جمعی در کوچه‌ها و خیابانها پرسه می‌زدند و بازی می‌کردند و به جای ایجاد اغتشاش، مرتکب خلافهای جزئی می‌شدند که این‌گونه آزادی، برای کودکان امروز غیر قابل تصور است.

### نتیجه‌گیری

مدتهاست که چگونگی پاسخ‌دهی به نوجوانان مجرم، سیاست‌گذاران و مجریان قانون را تحت فشار قرار داده است. از اوایل قرن نوزدهم، تمایل به ایجاد تحولاتی در رفتارهای این‌گونه مجرمان - از راه اصلاح، درمان، آموزش یا مجازات - زیاد شده است، اما در عین حال، در مورد چگونگی انجام دادن این کار و سازگار کردن

۱. صحبت ما در مورد کودکانی است که به موجب مقررات دولت کارگری به شکل غیر قابل رد آن، فاقد توانایی ارتکاب جرم فرض شده‌اند!

2. William Brown.

آن با سزادهی عدم قطعیت مداومی وجود داشته است. در حالی که واقعیت آنچه در مورد مجرمان نوجوان (یا کودکان مورد غفلت واقع شده) رخ داد، این بود که آنها نخست به درون نظام «کانوهای اصلاح و تربیت»<sup>۱</sup>، سپس به درون نظام «مدارس بازآموزی»<sup>۲</sup> و بعد از آن به پرورشگاهها کشیده شدند. واقعیت با این ادعا که هدف اصلی از ایجاد این مراکز، اصلاح و بازپروری بوده است، فاصله داشت. امروز، رویکرد سزادهنده نسبت به بزهکاران در انگلستان، بخصوص نسبت به اطفال بزهکار، بخشی از کوشش در راه استقرار (نه استقرار مجدد) دوره طلایی مسئولیت اخلاقی است که با توجه به آن میزان مجازات تعیین می شود.

در ایالات متحده آمریکا، چندین پرونده مربوط به کودکان بزهکار که برخی از آنها تنها شش سال داشتند و کودکان خردسال تر را به قتل رسانده بودند، توجه مردم را به خود جلب کرد. البته قتل جرمی است که به ندرت از سوی کودکان ارتکاب می یابد و بنابراین نمی توان آن را به صورت کلی به جرایم نوجوانان تعمیم داد. به همین ترتیب، اماره عدم توانایی ارتکاب جرم برای اطفال ده تا چهارده سال، صرفاً یک منظر کوچک از یک تصویر وسیع تر در خصوص چگونگی پاسخ نظام حقوقی به بزهکاری اطفال است. پس مسئله مطرح در بطن سیستم عدالت کیفری، مسئله مسئولیت فرد در برابر اعمال اوست. سنی که یک دولت برای مسئولیت اطفال در برابر جرم تعیین می کند، انعکاس دهنده نگرش آن دولت نسبت به کودکی و جرم اطفال شش یا ده ساله در قبال خطاهای ارتکابی آنان امری دشوار است. در هر حال، اماره عدم توانایی ارتکاب جرم، قبول نمادین نابالیدگی (ناپختگی) اطفال، نیاز و حق آنها بر حمایت باقی می ماند. بنابراین، مادام که سن مسئولیت کیفری افزایش داده نشده است، نمی توان این اماره را کنار گذاشت.

## ملاحظات در باره [ طل ] حسن نیت<sup>۱</sup>

□ پروفیسور اولریش مگنوس (Ulrich Magnus)  
□ مترجم: مهدی علیزاده

### مقدمه مترجم

تحولات و پیشرفتهای پرشتاب روابط و مناسبات تجاری و توسعه گسترده همکاریهای اقتصادی بین المللی در بین کشورهای مختلف در دهه های اخیر باعث شده است تا ضرورت تدوین مجموعه قوانین حقوق تجارت بین المللی از سوی کشورهای مختلف و جامعه های بین المللی احساس شود. برخی از کشورها مانند چک و اسلواکی، جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان و رومانی به ترتیب در شمار نخستین کشورهایی هستند که از سال ۱۹۶۳ به بعد، مستقلاً در این زمینه گام برداشته اند و مجموعه قوانینی را به تصویب رسانده اند.<sup>۲</sup>

1. Good Faith.

۲. جرزی رازسکی، «تدوین تدریجی حقوق تجارت بین الملل»، ترجمه ناصر صبح خیز، مجله حقوقی، شماره ۲، بهار ۱۳۶۴، ص ۳۹.

1. Reformatories.

2. Approved Schools.